



مقدمه

درست همان زمان که اشعث بن قیس قرارنامه تحکیم را برای گروههای مختلف سپاه می خواند، گروهی از سپاهیان، در برابر او فریاد زدند : « لا حکم إلا لله » . (1)

به گزارش نصر بن مزاحم افرادی از بنی مراد، بنی راسب و بنی تمیم، با شعار بلند از حکمیت رجال در دین ابراز تنفر کرده و گفتند : حکمیت تنها سزاوارتر خداوند است. در میان مخالفان، عمرو بن ادیه (و در نقلی دیگر : عروۃ بن جدیر) (2) به اشعث حمله کرد : شمشیر او به آرامی بر اسب اشعث فرود آمد. اندکی بعد از آمدن اشعث نزد امام و اظهار این که همه مردم راضی بودند مگر عده کمی از آنها، فریادهای لا حکم الا لله، بلندتر شد. سؤال آنان این بود : پس تکلیف کشتگان ما چیست؟ خداوند تکلیف معاویه را روشن کرده و حکم خدا چیزی جز سرکوب سپاه شام نیست. روشن است که در برابر کسانی مثل اشعث، شمار زیادی از سپاه عراق، به هر دلیل حاضر نبودند در برابر شامیان سر تسلیم فرود آورند .

زمانی که یک گروه توانستند رأی خویش را به امام تحمیل کنند، چرا گروه دیگر سخن خود را بر امام تحمیل نکند؟ آنها از امام خواستند تا مسأله تحکیم را رها کرده و در اصل از رأی پیشین خود که منجر به کفر شده، توبه کند. امام با استناد به «[اوفوا بالعقود](#)» فرمودند که اکنون قرار گذاشته شده و چاره ای جز صبر تا پایان مدت قرار نامه نیست. (3) آن حضرت به آنها فرمودند : می بینید که بیشتر این جمعیت، موافق با جنگ نیست و اگر شما به جنگ بپردازید، اینان شدیدتر از مردم شام با شما خواهند بود. (4)

در راه بازگشت از صفین، مردم به دو گروه تقسیم شده گروهی مخالف حکمیت بودند و گروهی دیگر، آنها را به جدایی از جماعت متهم می کردند. (5) در نزدیکی کوفه، کم کم جماعتی از سپاه جدا شده و به منطقه حروراء، در نیم فرسنگی کوفه (6) رفتند. به همین دلیل بعدها، آنان را حروریه نامیدند.

برجسته ترین چهره های خوارج

عبارت بودند از: حرقوص بن زهیر تمیمی، شریح بن أوفي العبسی، فروة بن نوفل اشجعی، عبد الله بن شجرة سلمی، حمزة بن سنان أسدی و عبد الله بن وهب راسبی. اینان پس از آن که امام به کوفه وارد شد نزد امام آمدند و از آن حضرت خواستند تا ابو موسی را برای حکمیت نفرستد. امام فرمود: ما چیزی را پذیرفته ایم که نمی توانیم آن را نقض کنیم. (7) همانگونه که از اسامی این افراد بر می آید، از مشاهیر عراق، کسی در میان آنها نبود. بر عکس آنها نوعاً از قبایل بدوی همانند بکر بن وائل و بنی تمیم بودند. (8) بیشتر خوارج از بدویانی بودند که اصولاً از امامت و سیاست، به عنوان امری فرا قبیله ای برداشتی نداشتند. آنها این گرایش خود را در قالب برداشتی منحرفانه از شعار لا حکم الا لله نشان می دادند. از جمله خوارج، عتریس بن عرقوب شیبانی بود که از اصحاب عبد الله بن مسعود بود. (9) خوارج چند مسأله مهم را مطرح کردند. سؤال نخست آنها این بود که چگونه امام رضایت داده است تا «رجال» در کار «دین» حکمیت کنند؟ سؤال دوم این بود که چرا امام، راضی شد تا لقب خلافتی او یعنی «امیر المؤمنین» حذف شود؟ اشکال آنها به تعبیری که یعقوبی آورده این بود که امام، با این اقدام خود، «وصایت» را ضایع کرده است. (10)

سؤال دیگر آنها این بود که چرا امام بعد از پیروزی بر ناکثین اجازه تقسیم غنائم را نداد؟ چگونه کشتن آنها روا بود اما گرفتن اموال آنها حلال نبود. (11) امام درباره حذف لقب «امیر المؤمنین» استناد به حذف عنوان «رسول الله» در صلح حدیبیه کرد. درباره حکمیت نیز فرمود: من از آغاز با این حکمیت مخالف بودم، بعد نیز که به اجبار مردم به آن تن دادم، شرط کردم که اگر آنها به کتاب خدا حکم کردند، به حکم آنها پایبند باشم، زیرا در اصل ما حکمیت قرآن را پذیرفته ایم نه حکمیت رجال را به علاوه امام تصمیم خود را دایر بر ادامه جنگ با شام پس از جمع آوری خراج اعلام کرد. بدین ترتیب بسیاری از کسانی که به خوارج پیوسته بودند، به جمع تابعین امام پیوستند. (12) اما هنوز کسانی که بر عقیده خود پایبند بودند، فراوان بودند. آنان با استناد به «لا حکم الا لله» با حکمیت به مخالفت برخاستند. این از ویژگیهای خوارج بود که به ظواهر تمسک کرده و با «ضرب القرآن بعضه ببعض» برداشتهای افراطی می کردند. امام در برابر گروهی که در مسجد به وی اعتراض کردند و همین شعار را سر دادند، فرمود: «کلمة حق یراد بها الباطل» این سخن حقی است که برداشت باطلی از آن می شود. امام در برخورد با مخالفان خارجی خود فرمود: اگر ساکت ماندند ما آنها را به حال خود می گذاریم، اگر تبلیغات کردند و سخن گفتند، ما در برابر، با آنها سخن خواهیم گفت، اگر بر ما خروج کردند، با آنها به جنگ خواهیم پرداخت. در این لحظه یکی از خوارج برخاست و گفت: خدایا! از این که در دین خود تن به ذلت دهیم به تو پناه می بریم، این سستی است و به خشم خداوند منجر خواهد شد. (13)

در نقل دیگری آمده است که ادامه اعتراضات خوارج که شش ماه پس از بازگشت امام از صفین ادامه داشت، سبب شد تا امام عبد الله بن عباس و صعصعة بن صوحان را برای گفتگو نزد آنها بفرستد. آنان تسلیم خواسته این دو نفر برای بازگشتن به جماعت نشدند. امام از آنها خواست تا دوازده نفر را معین کرده و خود نیز همین تعداد را جدا کرده و با آنها به گفتگو نشست. امام در ابتدا از ادله قرآنی درباره حکمیت سخن گفت و فرمود: من علی رغم مخالفت با خواست آنها ترس آن داشتم که به آیاتی که درباره روا بودن حکمیت است استناد کنند. (14) خطیب خوارج برخاست و گفت: تا زمانی که به کار خود در جمل و صفین یقین داشتی در کنار تو جنگیدیم، اما اکنون شک کرده ای، باید توبه کنی و شهادت دهی که گمراه شده ای، در آن صورت با تو خواهیم بود امام فرمود:

من از لحظه ای که اسلام آورده ام ذره ای در آن تردید نکرده ام، اساساً خداوند شما را بوسیله ما هدایت کرده و از کفر نجات داده است، من گفته بودم که دو حکم باید بر اساس کتاب خدا حکم کنند. اگر جز این کردند حکم آنها برای من ارزشی ندارد. ابن الکواء که رهبری آنها را داشت، با پانصد نفر از خوارج جدا شد. (15) برخی گفته اند که او همراه خوارج در نهروان بود و در آنجا مجادله ای میان او و امام شد. (16) اشکال خوارج آن بود که پذیرفتن حکمیت را کفر تلقی می کردند و بدین ترتیب از امام می خواستند تا بر کفر خود شهادت داده و از آن توبه کند، (17) نه آن که صرفاً گناهی مرتکب شده است. لذا امام در شعری فرمود :

یا شاهد الله علي فاشهد*آمنت بالله ولي أحمد من شك في الله فاني مهتد (18) به هر روی صحبت‌های مکرر امام و اصحاب آن حضرت، نتوانست عده ای از خوارج را، از مسیری که برگزیده بودند، بازگرداند. خوارج در شوال سال 37 در منزل زید بن حصین اجتماع کرده و با انتخاب عبد الله بن وهب راسی به رهبری خود، (19) وضعیت سیاسی و نظامی خود را سامان بخشیدند. این تصمیم گیری بعد از رضایی بود که ابو موسی برای حکمیت اعزام شده بوده است. پس از حکمیت، آنها باقی ماندن در کوفه را جایز ندانسته تصمیم گرفتند تا به مدائن در آمدند. آنان از آنجا به همفکران بصری خود نامه نوشته آنها را نیز به سوی خود دعوت کردند. برخی از آنها رفتن به مدائن را به دلیل وجود شیعیان امام علی (ع) صلاح ندانسته و نهروان را برگزیدند. (20)

پس از اعلام نتیجه حکمیت، امام علی (ع) مخالفت خود را با نتیجه حکمیت اعلام کرده و از مردم خواستند تا برای جنگ با قاسطین در لشکرگاه اجتماع کنند. (21) امام در پی خوارج فرستاد و به آنان فرمود : کار این دو حکم بر خلاف قرآن بوده و من به سوی شام در حرکت هستم، شما نیز ما را همراهی کنید. (22) آنها گفتند : بر ما روا نیست تا تو را به عنوان امام برگزینیم. پس از اجتماع مردم در نخيله، سپاه عراق به سمت شهر انبار حرکت کرده از آنجا به قریه شاهی و پس از آن به دباها و تا دمما رفتند. (23)

خوارج که این زمان در نهروان اجتماع کرده بودند، در مسیر خود به عبد الله فرزند خباب بن ارت برخوردند. از عبد الله نظرش را درباره امام علی (ع) سؤال کردند. او گفت : علی، امیر المؤمنین و امام المسلمین است. آنها عبد الله و همسر او را که باردار بود به قتل رساندند . گفته اند که خوارج در طول راه به هر کسی بر می خوردند، رأی او را درباره حکمیت سؤال می کردند. اگر با آنها موافق نبود او را می کشتند. (24) این حرکت سبب شد تا امام تصمیم به مقابله با آنها بگیرد. (25)

دلیل این امر آن بود که امام نمی توانست کوفه را در حالی که تنها زنان و کودکان در آن هستند با چنین جنایتکارانی تنها بگذارد. امام تا مدائن رفته و از آنجا عازم نهروان شد . آن حضرت ضمن نامه ای به خوارج آنها را دعوت به بازگشت به جماعت کرد. عبد الله بن وهب، در پاسخ امام، ضمن اشاره به آنچه تا آن زمان رخ داده بود، همان سخن پیش را درباره شک امام در دین و لزوم توبه آن حضرت یاد آور شد. قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری در برابر آنها قرار گرفته و از آنان خواستند تا برای جنگ با معاویه به آنان بپیوندند. خوارج گفتند که امامت امام علی (ع) را نمی پذیرند. تنها وقتی حاضر به همراهی هستند که کسی چونان عمر رهبری آنها را در دست داشته باشد. (26)

زمانی که امام دریافت که اینان تسلیم پذیر نیستند، سپاه خویش را که شامل چهارده هزار نفر بود، در برابر خوارج آراست. در این لحظه، فروة بن نوفل با پانصد نفر از خوارج جدا شد و در بندنجین و دسکره اقامت گزید. (27) شمار دیگری از آنها به تدریج جدا شدند تا آن که تنها هزار و هشتصد سواره و هزار و پانصد پیاده در کنار عبد الله بن وهب باقی ماند. (28) این بار نیز امام از اصحاب خود خواست تا آغازگر جنگ نباشند. (29) خوارج جنگ را

آغاز کردند. آنها با سرعت بسیار زيادي مضمحل شده و رهبرانشان کشته شدند . از سپاه امام، کمتر از ده نفر کشته شدند. (30) چهار صد نفر از کساني که جز فراريان در ميدان افتاده بودند به خانواده هايشان تحويل داده شدند. اين درگيري در نهم صفر سال 38 رخ داد. (31)

زمانی که جنگ تمام شد، امام از مردم خواست تا برای جنگ با قاسطين، عازم شام شوند. اما مردم، ابراز خستگي کرده و سخنان اشعث بن قيس سبب شد تا امام به نخيله بازگردد. در آنجا مردم به کوفه رفته و تنها سيصد نفر با امام ماندند. (32) لا جرم امام نيز به کوفه بازگشت. از اين پس آن حضرت، هر از چندي با سخنان خود مردم را به جهاد بر ضد شاميان دعوت مي کرد، اما کسي پاسخ مساعد نمي داد. در اينجاست که تا آخر، امام ضمن خطبه هاي طولاني، به سرزنش مردم کوفه پرداخت و از بي وفايي آنان مکرر سخن گفت .

در اینجا مي بايد به حرکت ديگري نيز توجه کرد، حرکتی که تا اندازه اي شبیه حرکت خوارج بود. خريت بن راشد، که در صفين شرکت کرده بود، در بازگشت به کوفه، به امام اعتراض کرده و گفت که ديگر با او نماز نمي گزارد. اعتراض او شبیه به سخن خوارج بود. او حکميت را خطا مي دانست. وي شبانه با ياران خود از کوفه خارج شده و به سمت کسکر رفت. قرظة بن کعب که حاکم نواحي سواد بود، نامه اي به امام نوشت و خبر داد که سپاهي از کوفه به اين ناحيه آمده و در برخورد با شخصي از دهقانان نواحي فرات به نام زاذان فروخ، از او درباره دينش سؤال کرده اند. او گفته است که مسلمان است. نظرش را درباره امير المؤمنين سؤال کرده اند . گفته است : او امير المؤمنين و وصي رسول الله (ص) است. پس او را با شمشيرهايشان قطعه قطعه کرده اند. (33)

اين اقدام آنها درست شبیه اقدام خوارج در برخورد با عبد الله بن خباب بوده است. امام نامه اي به زياد بن خصفه نوشت و او را مأمور سرکوبي بني ناجيه به رهبري خريت بن راشد کرد. پس از درگيري سختي که ضمن آن پنج نفر از ياران خريت کشته شده و دو نفر از سپاه امام به شهادت رسيدند، (34) شورشيان به سمت اهواز رفتند. در آنجا برخي از بوميان و نيز کردان به آنها ملحق شدند. امام مجبور شد تا نيروي مستقلي براي سرکوبي آنها بفرستد. معقل بن قيس رياحي براي اين کار برگزيده شده و با سپاهياني به سوي آنان حرکت کرد. زمانی که شورشيان به سوي رامهرمز حرکت مي کردند، معقل در راه به آنها رسيد و به جنگ با آنان پرداخت. در اين درگيري، هفتاد نفر از بني ناجيه، و سيصد تن از کردان و ديگر بوميان همراه وي، کشته شدند. خريت به سمت جنوب، به سوي سواحل دريا شتافت و در آنجا توانست شماري از بني عبد القيس را فريب دهد. امام نامه اي به ساکنان آن ديار نوشت و آنان را به «طاعت» فراخواند. آنها نيز از اطراف خريت پراکنده شدند. بار ديگر، معقل با وي درگير شده و اين بار خريت و بيشتر کساني که با او بودند کشته شدند.

به نقل بلاذري، خريت چنان حرکت مي کرد که خوارج گمان کنند بر رأي آنهاست، همان گونه که عثمانيه نيز تصور مي کردند که او بر عقیده آنهاست. (35)

خوارج، زمينه پيدايش و ویژگیها

پيدايي خوارج در عرصه فرقه هاي مذهبي، يکي از تحولات مهم سياسي و فکري در تاريخ اسلام است. در حقيقت ظهور اين گروه، سمبل گرايش افراطي جهان اسلام در عرصه سياست و اندیشه مي باشد . فرقه اي که در

طی دو تا سه قرن با بکارگیری دیدگاههای افراطی خود کوشید تا جایی در حوزه سیاست به دست آورد اما درست به دلیل همین افراط گرایی خود، قادر به، به دست آوردن امتیازی نشد. سؤال مهم این است که چگونه چنین جریانی پدید آمد؟ به طور کلی باید گفت، زمانی که اختلافاتی در جامعه اسلامی پدید آمد، مواضع مختلفی در برخورد با مسائل مورد اختلاف اتخاذ شد. برخی از مواضع جنبه اصولی، و مواضع دیگر، در محدوده افراط و تفریط بود. اگر ما انحراف ناکثین و قاسطین را از جریان اسلامی جدا کنیم، در برابر آن موضع قعود از ناحیه کسانی چون عبد الله بن عمر و سعد وقاص و عده ای دیگر، نوعی برخورد تفریطنی به حساب می آید. در کنار آن، برخورد امام، واقع بینانه و اصولی بود. در مقطعی که این حرکت، به دلیل مخالفت بخشی از مردم، نتوانست راه طبیعی خود را دنبال کند، گرایش افراطی خود را آشکار کرد. این گرایش باید در برابر همه جریانات می ایستاد. جدای از قاسطین و در برابر حرکت اصولی امام چنین موضعی هر لحظه به افراط بیشتر می گرایید و مجبور بود تا همه مخالفان را با انگ کفر از جبهه خود جدا کرده به توجیه جهاد خود با آنها بپردازد.

گرایش به افراط در میان خوارج، تنها معلول جریانات فکری و سیاسی نبود، بلکه جنبه های اجتماعی و روانی خاص خود را داشت. برای فهم شرایطی که سبب شد تا اصولاً چنین انشعابی در جامعه ایجاد شود باید به چند نکته توجه کرد :

در طی سالیانی که مهاجران بدوی عرب به عراق آمده بودند، هر بار، با شرکت در فتوحات، پیروزیهای چشمگیری را به دست آورده و غنایم بیشماري را تصاحب کرده بودند. جبهه ای که در برابر آنها قرار داشت، جبهه کفری که جنگ با آنها مشروع و به سادگی توجیه پذیر بود . آنها حق محض و جبهه مقابل باطل محض بود. برپایی جنگ جمل، نخستین اقدامی بود که ضمن آن مسلمانان با همکیشان خود درگیر می شدند. در این جنگ با وجود پیروزی غنیمتی وجود نداشت و این مسأله برای قبایل مزبور ایجاد مشکل کرد. سؤال آنها این بود که چگونه ممکن است ریختن خون کسی روا باشد اما گرفتن مال او ناروا؟ (36)

این مشکل در همان جمل خود را نشان داد و به طور طبیعی سبب شد تا برداشت اولیه بدویان مسلمان، از جهاد و نیروهایی که در برابر آنها قرار می گیرند دستخوش تغییر و دگرگونی شود. اشکال مزبور را خوارج در ضمن اعتراضات خود بر امام علی (ع) آورده بودند. همین مسأله بعدها باعث شد تا خوارج حد وسطی برای کفر و ایمان باقی نگذارند (مثلاً فاسق غیر مؤمن و کافر، و یا حتی فاسق مسلمان)، بلکه کار را یکسره کرده عده ای را (که تنها شامل خودشان بود) مؤمن و گروه مقابل را کافر بخوانند، کافری که ریختن خورش حلال و برداشتن اموالش هم مجاز است. مشکل دیگر، برخاسته از دلایل شورش بر عثمان و در نهایت کشته شدن او بود . خلیفه مزبور متهم به بدعتهای مذهبی شده و مواضع او سبب شده بود تا دو برداشت متفاوت از اسلام در میان مخالفان و موافقان او ایجاد شود. چنین امری، تا پیش از آن سابقه نداشت . در اصل، این اقدام سبب شد تا ذهنیت یکنواختی که از لحاظ دینی در میان مسلمانان وجود داشت، دچار دگرگونی شده و شبهاتی در این باره که «اسلام درست کدام است» بوجود آید. آشکار است که خود این مسأله مواضعی را در برابر خود می طلبید که به ناچار در دو دایره افراط و تفریط خودنمایی می کرد. کشته شدن عثمان سبب شد تا رهبری دینی جامعه از دست حکومت خارج شده و در دست افرادی بیفتد که شخصاً مدعی دین شناسی بودند.

یکی از این طوایف «قراء» کوفه و شام (37) بودند که به اتکای همین قرآن خواندن، از شرکت در جنگ خودداری کرده، میانه دو سپاه ایستادند تا ببینند کدام گروه بر حق است! دست قراء در تحولات که به پیدایش خوارج منتهی شده و حتی حضور شماری از آنها در میان خوارج، نشان از همین نکته دارد. همچنین از مواضع استقلال

گرایانه شاگردان عبد الله بن مسعود سخن گفته شده است که حاضر به تبعیت از امامت جامعه نبودند. آنها ناظر بودند که خود عبد الله در برابر عثمان موضع گرفته و با ندادن اجازه برای خواندن نمازش به عثمان، مشروعیت او را زیر سؤال جدی قرار داده بود. خوارج با انکار امامت، نشان دادند که از همین نکته متأثر شده اند. یعنی معتقدند که خود باید درباره دین و حتی سایر امور سیاسی خود تصمیم بگیرند و اصولاً نیازی به امام ندارند. توجیه ظاهری این امر این بود که قرآن آنها را از داشتن امام بی نیاز می کند. این برخاسته از نگرش افراطی قراء بود که خود را برتر از دیگران دانسته و راه خویش را درست تر تشخیص می دادند.

مشکل غلبه قبایل بر حاکمیت مرکزی، امری نیست که بشود به سادگی از آن گذشت. تبلور این امر، یکی در آن بود که قبایل از سلطه قریش خشنود نبودند. حتی همین مقدار که امام را پذیرفتند، از آن روی بود که امام خود در برابر قریش بود نه در کنار آن. این از سخنان امام بخوبی روشن است. امام قریش را دشمن خود می دانست. (38) اما در نهایت قبایل عراق، حاضر به پذیرش امام هم نبودند، زیرا کینه های آنها شدیدتر از آن بود که بتوانند کسی را به هر روی نسب به قریش ببند. فراموش نکنیم که خوارج فرقه ای بودند که شرط قریشی بودن را در خلافت نمی پذیرفتند. گذشت که یکی از عوامل شورش بر عثمان، نگرانی قبایل عراق و مصر از سلطه بی چون و چرای قریش بویژه، امویان، بر مقررات مسلمانان و مخصوصاً امور مالی آنان بود.

ساختار قبیله ای در جامعه جدید اسلامی، قوت خود را حفظ کرده بود. در سالهای نخست، غلبه قدرت مرکزی با استفاده از دین، معیارهای قبیله ای را تا حدودی تحت الشعاع قرار داده بود. اما اکنون با فروکش کردن فتوحات، قبایل عراق متوجه خود شده و پس از شورش بر عثمان، بر قدرتش افزوده شد. وقتی بتوان خلیفه ای را به دلیل تخلفاتی که مرتکب شده از میان برداشت، می توان در برابر خلیفه بعدی نیز ایستاد و او را تهدید به قتل کرد. این امری بود که امام علی (ع) در معرض آن بود. او به عراق آمد تا شورش پیمان شکنان را سرکوب کند، طبعاً نیازمند نیروی قبایل کوفه بود. آنان در خاموش ساختن فتنه به او کمک کردند و پس از آن، رؤسای قبایل که نفوذ شایانی در قبیله خود داشتند، از این قدرت خویش به عنوان اهرم، در برخورد با امام بهره گرفتند. این امر قدرت مرکزی را تضعیف کرده و در نهایت باعث شکست آن در برابر دشمن شامی شد.

در جنگ صفین، هر قبیله بطور منظم با حفظ ساختار قبیله ای خود در برابر دشمن می ایستاد. ترکیب جمعیتی کوفه نیز از بدو تأسیس بر همین اساس بود. نفوذ رؤسای قبایل بسیار گسترده بوده و حکم دولت در دولت را داشت. سرکشی قبایل در برابر دو خلیفه نخست سابقه ندارد. عثمان نیز به همان سابقه، در برابر این قبایل ایستادگی کرد. اما کشته شدن او نشان داد که در برابر قبایل شکست خورده است. باید دانست که این وضعیت در خلافت امام علی (ع) تکرار شد. زمانی که قرآن ها بر سر نیزه رفت، اشعث بن قیس رئیس قبیله کنده گفت: باید در پی اشتربفرستی تا از جنگ باز ایستد در غیر این صورت همانطور که عثمان را کشتیم، تو را نیز خواهیم کشت. (39) همو و کسانی که بعداً در شمار خوارج درآمدند، امام را مجبور کردند تا ابو موسی اشعری را به نمایندگی خود بپذیرد. (40)

جمع دیگری که به نام «قراء» شناخته می شدند و در جریان قتل عثمان نیز تحت همین عنوان تشکلی داشتند، در برابر علی (ع) ایستادگی کرده از وی خواستند تا خواسته سپاهیان شام را در دعوت به قرآن بپذیرد. آنان که بعدها در شما خوارج درآمدند، تهدید کردند، در صورتی که خواست آنها را نپذیرد، او را همچون عثمان خواهند کشت. (41) بدین ترتیب حکمیت بر امام تحمیل شد و امام به دفعات، مکره شدن خود را بر این امر یادآور می شد، (42) و مشکل کار خود را این می دانست که لا أمر لمن لا یطاع. (43) ابن ابی الحدید تصویر جالبی از قوت

یافتن قبایل در کوفه در ایام پایانی خلافت علی علیه السلام دارد. آنگاه که مردی از منازل قبیله خود خارج می شد، به میان خانه های قبیله دیگر می رفت و فریاد زده از قبیله خود استمداد می طلبید. هدف او ایجاد آشوب و فتنه بود. افراد قبیله ای که در میان آنها بود، بر او یورش می بردند و او را کتک می زدند. او به میان قبیله اش باز می گشت و این را به شری بزرگ تبدیل می کرد، شری که در آن شمشیرها از نیام برکشیده شده و جنگ برپا می شد. (44) خود امیر مؤمنان نیز «کبراء» و بزرگان قبایل را پایه های عصبیت و ارکان فتنه معرفی می کردند. (45) بعد از آن، امام درگیر با این قبایل شد. گروههایی از اعراب عراق در برابر او ایستادند، اینان همان خوارج بودند که نه تنها در برابر وی ایستادند، بلکه پس از آن حضرت، فرزند وی امام حسن (ع) نیز به تصور آن که به خواهش آنها در جنگ با معاویه بی توجهی کرده مجروح کردند.

4. همه این مسائل در منطقه ای رخ می داد که از پیش از اسلام، افکار و اندیشه های مختلف مسیحی، زرتشتی، مزدکی و انواع گرایشات مسیحی و یهودی وجود داشته و این در آشفتگی های فکری موجود در این دیار تأثیر مهمی داشت. این عجیب نیست که عمده گرایشات فرقه ای در عراق پدید آمده و حتی در میان سنیان، گرایشات مختلف کلامی و فقهی محصول تلاش علمی شهرهای عراق است. در این زمینه، شام به هیچ صورتی با عراق قابل قیاس نیست. در برابر، شام تحت کنترل امویان، راه بی فراز و نشیبی را مطابق آنچه امویان تبلیغ می کردند، برگزید. این امر سبب شد تا شام بدون دردسر برای خود و حاکمان، بر عراق سلطه یافته و این پیروزی را مدیون همین اتحاد خود بود. باید به این نکته نیز توجه داشت که آن اندازه که از اصحاب به عراق آمدند، به شام نرفتند. این مسأله در ایجاد جریانات مختلف و معارض در عراق بی تأثیر نبوده است.

5. مفهوم مهمی که می تواند از این آشفتگی های فکری و سیاسی خبر دهد مفهوم فتنه است که هر گروهی از آن به نفع خود بهره می برد. مخالفان امام علی (ع) در جنگ آن حضرت با ناکثین معتقد بودند که این جنگ چیزی جز فتنه نیست. آنها معتقد بودند که در فتنه «عبد الله مقتول» باش نه «عبد الله قاتل». (46) از دید امام علی (ع) عنوان «فتنه» به معنای آشفتگی در اوضاع سیاسی و عدم تبعیت از خلیفه رسمی مسلمانان بود. از کاربرد فتنه در نهج البلاغه، به دست می آید که امام جریانات برپاکنده جمل، صفین و نهروان را اهل فتنه نامیده (47) و از کسانی که در آن سوي قرار داشتند خواسته است تا در فتنه همانند بچه شتر باشند که نه طاقت باردهی دارد و نه پستان شیرده، (48) این بدان معنا است که عدم تبعیت از امام، توسط یک گروه شورشی، فتنه نام دارد. (49) مفهوم مشابه آن «شبهه» است، جایی که حق و باطل با یکدیگر آمیخته شده و ناشناخته می ماند. (50)

بدین ترتیب، باید جنگ جمل و صفین را یکی از اساسی ترین رخدادهایی دانست که در افکار سیاسی مسلمانان اثر گذاشته و به دلیل شبهاتی که بعدها به وجود آمده، کار ارزیابی برای توده های مسلمان را دشوارتر کرده است. پیدایش شبهه و فتنه، تأثیر مهمی در پیدایش فرقه های افراطی داشته، کسانی که می کوشیدند تا با ایجاد خط کشیهایی صریح، کار را یکسره کرده جامعه را از فتنه بدر آورند. در واقع بکار بردن مفاهیم دو پهلو، کار را دشوارتر می کرد. استفاده افراطی از مفهوم کفر برخاسته از همین ضرورت بود.

5 مشکل اصلی در پیدایش این گروه، مبتنی بر دو مفهوم مترتب بر هم بود. نکته اول آنکه «حکم» تنها در انحصار خداوند است و واگذار کردن حکمیت به «رجال» نادرست است. نکته دوم این که، این نادرستی امر ساده ای نیست بلکه در حد «کفر» است و کسانی که حکمیت را به «رجال» واگذار کردند «کافر» شدند. این کفر ابتدا درباره امیر مؤمنان (ع) مطرح شد، با این تصور همان طور که طبیعی بود عثمان نیز باید کافر شناخته می شد. طلحه و

زبیر نیز از آن در امان نماندند. بدین ترتیب مفهوم «کفر» نقش مهمی در اندیشه آنان به خود اختصاص داد. در ارتباط با مسأله «**لا حکم الا لله**» مشکل معنا کردن حکم بود. از قراین چنین بدست می آید که آنها «حکم» را «حاکم» معنا کرده اند. نتیجه این امر آن بود که نه تنها حکمیت ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص رد شد بلکه درباره وجود «**حاکم اسلامی**» نیز تردید شد. چنین امری غیر طبیعی به نظر می آمد اما اظهار شد و در همان زمان مورد انکار امیر مؤمنان (ع) قرار گرفت. امام فرمود: آنان می گویند: به امارت نیازی نیست در حالی که مردم، به «امام» نیازمندند، امام پاک و یا حتی ناپاک، این سخن، [لا حکم الا الله] کلام حقی است که آنان اراده باطل از آن می کنند. (51) آیا ممکن است تصور خوارج درباره عدم نیاز به امام، برخاسته از روح قبیله گرایی و اعرابی گرایی آنان باشد؟ باید دانست که آنان استدلالات قرآنی داشتند، جز آنکه برداشتهای عجولانه و در اصل نشأت گرفته از روحیه خشن آنها، سبب دور افتادن از معانی مورد توافق همگان از این آیات بود. (52) خوارج در دوره امامت امام علی (ع)، فرصت ارائه دیدگاههای دیگر خود را نداشتند. اما بعدها در زمینه مسایل سیاسی و خصوصاً مسأله امامت، دیدگاههای نوینی را مطرح کردند. گفتنی است که عقیده آنان در زمینه «کفر» چنان تأثیر عمیقی در مباحث کلامی گذاشت که تمامی فرقه های اسلامی را تا قرنهای در تعریف دقیق ایمان و کفر به واکنش واداشت. افراط خوارج در تعمیم مفهوم کفر، سبب شد تا همه گروهها در این باره اظهار نظر کنند. یکی از این گروهها مرجیان بودند که گفتند امکان تبیین دقیق حق و باطل برای آنان وجود نداشته و همه را باید مسلمان و مؤمن دانسته و نزاع شیعی و عثمانی و نیز قضاوت درباره کسانی که گناه کبیره مرتکب می شوند را به خدا واگذار کرد. شاعر مرجئی، ثابت قطنه می گوید:

نرجی الأمور إذ كانت مشبهة* و نصدق القول فیمن جار او عندا (53)

اموری که شبه ناک باشد [به خدا] و او می گذاریم و درباره کسی که ستم کرده و یا عناد ورزید به درستی حکم می کنیم. این جریان کوشید تا همه گروههای مخالف را مسلمان دانسته، و بدین ترتیب از اختلافات بکاهد. جنگ با خوارج اقدام ساده ای نبود. بیشتر خوارج، از قراء و کسانی بودند که به ظاهر اهل قرآن و نماز بوده و رهبر آنها، عبد الله بن وهب، به ذو الثغفات (کسی که آثار سجده بر پیشانی دارد) شهرت داشت. با این حال امام از همه آنان زاهدتر بود، لذا به راحتی توانست مردم کوفه و شیعیان خویش را برای جنگ با آنها متقاعد کند. نظر امام درباره خوارج، در خطابه های متعددی آمده است. در میان این سخنان یک نقل جالب وجود دارد. از امام درباره خوارج پرسیدند: آیا خوارج کافرند؟ امام فرمودند: آنها از کفر فرار کرده اند. مجدداً سؤال شد: آیا آنان منافق هستند؟ امام فرمود: منافقان خدا را جز اندک یاد نمی کنند، در حالی که اینان صبح و شام خدا را می خوانند. سؤال شد: پس اینها چه گروهی هستند؟ امام فرمود: گروهی که گرفتار فتنه شده، و پس از آن کور و کر شده اند. (54)

امام علی (ع) نقل می کند که زمانی رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی! پس از من، مردم به مالهای خود فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار آرزو کنند، و از سطوت او ایمن زنند. حرام خدا را حلال شمارند. با شبهتهای دروغ و هوسهایی که به غفلت در سر دارند. می را نبیذ گویند و حلال پندارند. حرام را هدایت خوانند و ربا را معاملات دانند.» امام افزود: از رسول خدا (ص) پرسیدم: آن زمان، آن مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان یا گرفتار فتنه شده ها؟ رسول خدا (ص) فرمود: فتنه. (55)

شاید همین سخن رسول خدا (ص) سبب شده بود تا ذهنیت امام درباره فتنه آن چنان قوی شود که به حق جریانات مقابل خود را فتنه بداند. خوارج خود قدرت درک این معنا را نداشتند. انتظار آنها این بود که همه یا

مؤمنند یا کافر.

به هر روی، شاید به دلیل زهد و عبادتی که خوارج از خود نشان می دادند، مبارزه با آنان مشکل تر بود، اما فتنه معاویه به مراتب از آنها قوی تر و سهمگین تر می بود. لذا امام در جای دیگری فرمود: «من چشمه فتنه را فرو نشاندم و کسی جز من دلیری این کار را نداشت، آنگاه که موج تاریکی آن برخاسته بود، و گزند همه جا را گرفته بود. . . هان، فتنه ها چون روی آورد، باطل را به صورت حق آرآید، و چون پشت کند، چنان که هست نماید. فتنه ها چون روی آرد، نشاسندش، و چون بازگردد، داندش. چون بادهای گرد گردانند، به شهری برسند و شهری را واگذارند. همانا، ترسناکترین فتنه ها، در دیده من، فتنه فرزندان امیه است، که فتنه ای است سر در گم و تار. » (56) به همین دلیل بود که امام از شیعیان خود خواستند تا پس از وی، نیروی خود را در جنگ با خوارج تلف نکنند: «لا تقتلوا الخوارج من بعدي، فلیس من طلب الحق فأخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه»، (57) پس از من خوارج را نکشید، چه آن که به طلب حق در آید و راه خطا پیماید، همانند آن نیست که باطل را طلبد و بدان دست یابد. مقصود امام از گروه دوم کسی جز معاویه و شامیان نبود.

سخن امام درباره خوارج آن بود که مپندارید که خوارج از میان رفتند، بلکه «نطفه هایند در پشتهای مردان و زهدانها مادران. هرگاه مهتری از آنان سر برآرد، از پایش در اندازند چندان که آخر کار مال مردم ربایند و دست به دزدی یازند. » (58) خوارج بر جای ماندند. آنها به شهرهای دور دست پناه برده و به بهانه کفر همه جا غارت می کردند. عاقبت نیز سر از سجستان در آورده و در شمار کسانی که خود را عیار می نامیدند، در آمدند. نکته ای که درباره خوارج و دیگر افراطیها صادق است آن که ممکن است آرمانهای آنان، از جهاتی والاتر بنمایاند، اما نحوه عملکرد به گونه ای است که توده های مردم نمی توانند با آنان سر سازگاری داشته باشند. نفس این مسأله که آنها هر مرتکب کبیره ای را کافر قلمداد کنند، امری است جامعه، نمی تواند پذیرای آن باشد. حتی معتزلیان نیز که در این مسأله با افراطی کمتر، مرتکب کبیره را نه مؤمن و نه کافر، بلکه فاسق می دانستند، نتوانستند در توده های مردم نفوذ یابند. ظاهری نگری و حرکت قشری یکی از ویژگیهای دیگر خوارج است. آنها از قاریان قرآن و حتی برخی عباد کوفه بودند. چنین قشری از جامعه همیشه از این ناحیه که گرفتار خطر تندروی و افراط شوند در تهدید هستند.

پی نوشت ها :

1. اخبار الطوال، ص 196
2. انساب الاشراف، ج 2، ص 339
3. وقعة صفین، صص 514 513، انساب الاشراف، ج 2، ص 357
4. انساب الاشراف، ج 2، صص 337 338
5. انساب الاشراف، ج 2، ص 342
6. تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 191
7. انساب الاشراف، ج 2، ص 359
8. همان، ج 2، ص 350
9. همان، ج 2، ص 363

10. تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 192
11. انساب الاشراف، ج 2، ص 360
12. همان، ج 2، ص 349
13. همان، ج 2، ص 352
14. آیات : آل عمران/23، مائده/95، نساء/ 35
15. انساب الاشراف، ج 2، ص 354
16. اخبار الطوال، ص 209
17. انساب الاشراف، ج 2، ص 361
18. همان، ج 2، صص 356، 369
19. همان، ج 2، ص 364
20. اخبار الطوال، صص 204 203
21. انساب الاشراف، ج 2، ص 366، و در پاورقي همان از : الامامة و السياسة، ج 1، ص 143
22. اخبار الطوال، ص 206
23. انساب الاشراف، ج 2، ص 367
24. اخبار الطوال، ص 206
25. انساب الاشراف، ج 2، ص 362، 368
26. انساب الاشراف، ج 2، صص 370 370، اخبار الطوال، ص 207
27. اخبار الطوال، ص 210
28. انساب الاشراف، ج 2، ص 371
29. اخبار الطوال، ص 210
30. يكي از آنها، يزيد بن نويرة انصاري بود كه رسول خدا (ص) دو بار شهادت به بهشتي بودن او داده بود. (الاصابه، ج 6، ص 348) . فهرست اسامي شهداي اين جنگ را ابن اعثم (ج 4، ص 127) و ابن ابى الحديد (ج 2، ص 29) آورده اند. نقلهاي آنها را با اسامي شهدا بنگريد در : انساب الاشراف، ج 2، ص 374، (پاورقي) .
31. انساب الاشراف، ج 2، صص 374 375. در فتوح (ج 3، ص 277) آمده است كه، زماني كه امام از جنگ با خوارج فارغ شده به كوفه در آمد، هفده روز از ماه رمضان مانده بود.
32. همان، ج 2، ص 379
33. الغارات، ج 1، ص 340، انساب الاشراف، ج 2، ص 412
34. الغارات، ج 1، ص 346
35. انساب الاشراف، ج 2، صص 418 413
36. الفائق، ج 4، ص 129
37. نك : وقعة صفين، ذيل مورد : القراء در فهرست قبائل و طوايف.
38. نك : الارشاد، ج 1، ص 254
39. تاريخ الطبري، ج 5، ص 50
40. همان، ج 5، ص 51

41. همان، ج 5، ص 49، وقعة صفین، صص 490 489، مختصر تاریخ دمشق، ج 10، ص 293، و صص 60، 56،
تطور الفكر سياسي عند اهل السنة، صص 44 43
42. همان، ج 5 صص 85 84
43. نهج البلاغه، خطبه 27
44. شرح نهج البلاغه، ج 13، صص 168 167
45. نهج البلاغه، خطبه 192
46. مسائل الامامه، ص 16
47. نک : نهج البلاغه، خطبه هاي 93، 101، 121، 192، نامه 1، 65، قصار الحكم، ش 1
48. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 1
49. درباره فتنه نک : مقاله، مفاهيم انقلاب در اسلام از : برنادر لوئيس، مجله تحقيقات اسلامي، س 7/2، صص
94 93
50. نهج البلاغه، خطبه هاي 38، 122، قصار الحكم، ش 113
51. انساب الاشراف، ج 2، صص 361 377، نهج البلاغه، خطبه 40
52. به عنوان نمونه با استفاده از آيه «و من لم يحکم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون» ، تمام کسانی که
حکمت را پذيرفتند و به دنبال آن هر کسی که علي (ع) را کافر نمی دانست کافر تلقي می کردند. و از آيه «رب لا
تذر علي الأرض من الکافرين دیارا» که دعای حضرت نوح بود به کشتن زنان و فرزندان مخالفان خود حکم می
کردند، نک : مسائل الامامه، ص 19
53. الأغاني، ج 14، ص 269، و نک : مرجئه تاریخ و اندیشه، صص 39 32
54. لسان العرب، ج 4، ص 461 (ذیل مورد : دین)
55. نهج البلاغه، خطبه 157
56. همان، خطبه 93
57. همان، خطبه 61
58. همان، خطبه 60

***** بر گرفته شده از کتاب تاریخ خلفاء